

تفسیر سوره عصر (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۲/۳۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ
وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

چند نکته دیگر در آیه دوم

نکاتی را درباره آیه **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** عرض کردیم. خلاصه مطالب جلسه قبل درباره این آیه این شد که از نظر قرآن کریم انسان ها یک سرمایه ای دارند و این سرمایه که همان استعدادها و توانمندی های ویژه انسان است باید انسان را به **حیات طیبه** برساند و حیات طیبه از نگاه قرآن را اجمالا توضیح دادیم.

بعد عرض شد که از نظر قرآن کریم همه انسان ها این سرمایه شان را از بین می برند و نمی توانند به سود و کمال و سعادت می که خداوند متعال برایشان مقدر کرده برسند. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** یعنی طبیعتا انسان ها و همه انسان ها در خسران هستند و خسران آنها را احاطه کرده است.

به بیان دیگر از نظر قرآن کریم اگر انسان به ما هو انسان در دنیا رها بشود خودش نمی تواند از این سرمایه اش صیانت بکند و او را به حیات طیبه تبدیل بکند. ممکن است اینجا این سوال پیش بیاید که مگر از نگاه قرآن انسان دارای عقل قدسی نیست، آن عقلی که به وسیله او به رستگاری و به بهشت می رسد و به وسیله او بندگی خدا را می کند **الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ أُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ** مگر در روایات نیامده است که خداوند متعال یک عقل قدسی به انسان داده که همان باعث رستگاری انسان می شود، باعث کمال انسان می شود. (الکافی، جلد ۱، صفحه ۱۱):
كِتَابُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ: أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ أُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ قُلْتُ فَأَلَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ. (

مگر قرآن کریم به انسان فطرت نداده است و نگفته است که انسان ها دارای فطرت توحیدی هستند و براساس فطرت توحیدی، ایمان به خداوند متعال دارند و گرایش و راه دارند. چطور از یک طرف قرآن کریم می فرماید که انسان ها دارای عقل قدسی هستند و به آنها فطرت دادیم، فطرت توحیدی دادیم، فطرتی دادیم که در انسان میل به اخلاق، میل به خوبی ها ایجاد می کند.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا : ما انسان را به بهترین نحو آفریدیم و به او الهام کردیم خوبی ها و بدی ها را. اگر انسان الهام وار خوبی ها را درک می کند، تقوا را درک می کند، وُجوب را درک می کند و گرایش به خوبی ها دارد، پس نباید انسان ذاتا و طبیعتا در خسارت باشد.

از طرف دیگر قرآن می گوید اگر انسان رها شود و خودش باشد دچار خسارت می شود، دچار زیان می شود و از سعادت و حیات طیبه باز می ماند. پاسخ این تعارض یا پاسخ این سوال این است که هر چند از نظر قرآن کریم انسان ها دارای عقل قدسی یا فطرت توحیدی یا ایمان به خدا و اخلاق گرا هستند؛ اما این ویژگی های مثبت و این ساختار الهی در انسان به صورت بالقوه است؛ نه بالفعل. یعنی انسان ها بالقوه دارای عقل قدسی هستند، عقل قدسی بالقوه دارند.

فطرت توحیدی که در انسان ها هست یک فطرت ضعیفی هست. به نوعی بالقوه انسان ها خداگرا هستند، بالقوه انسان ها اخلاق گرا هستند، عدالت گرا هستند؛ نه اینکه عدالت خواهی، اخلاق گرایی و خدایی گرایی در انسان ها بالفعل باشد. چرا؟

از طرف دیگر در انسان ها یک ویژگی های بالفعلی وجود دارد، یک خصلت های بالفعلی وجود دارد که مانع از علّیت یافتن فطرت توحیدی و عقل قدسی هست. به بیان دیگر هر انسانی از رَحِمِ مادر که بیرون بیاید با یک چمدانی از خصلت های بالفعل طبیعی و مادی و حیوانی به دنیا می آید که این خصلت های بالفعل مادی و حیوانی او مانع اثرگذاری و هدایت گری و تحریک و در واقع تشویق انسان به سوی خوبی ها و عدالت و ایمان و امثال اینهاست.

آیاتی در این زمینه بر همین نکته دلالت می کند. در سوره عادیات آیه ۶ خداوند متعال می فرماید **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ**. طبیعت انسان ها و همه انسان ها کُفران پیشه هستند ، اهل کُفرانِ نعمت هستند. ببینید باز اینجا واژه **الانسان** را داریم مثل همین واژه را در آیه مورد بحث داریم که می گوید **ان الانسان لفي خسر**: طبیعت انسان در خُسران است. در سوره عادیات می فرماید طبیعت انسان کُفران پیشه است.

در سوره ابراهیم آیه ۳۴ باز می فرماید: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ)**

طبیعت انسان ها اهل ظلم هست. یعنی انسان بالفعل ظالم است و عدالت خواهی در او بالقوه است. بالفعل انسان کافر است. حقیقت کوش است؛ نه حقیقت گرا. در سوره عادیات آیه ۸ می فرماید **وَأَنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ** انسان ها ذاتا مال دوست هستند، ذاتا دنیا گرا هستند. در آیه ۱۰۰ **سوره اسراء** می فرماید **وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا**

طبیعت انسان ها، ذات انسان ها این است که تنگ نظر هستند. (قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَنُورًا)

در سوره علق می فرماید **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ**. ذات انسان طغیانگری است. در سوره معارج میفرماید **إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا**، انسان ها ذاتا حریص هستند نسبت به دنیا.

ببینید در همه این آیات واژه **الانسان** را داریم. **الف و لامی** که بر سر انسان آمده دلالت بر جنس و طبیعت انسان می کند. قرآن می فرماید این ویژگی ها در انسانها بالفعل هست. یعنی هر انسانی که به دنیا می آید روحیه طغیانگری، هنجارشکنی، محبت شدید به دنیا، ظلم، گنود بودن، کفّار بودن، هَلُوع بودن در او بالفعل است. این ویژگی ها و خصلت ها نمی گذارد که عقل انسان بالفعل بشود. عقل انسان ها را پنهان می کند.

در واقع عقل قُدسی و خصلت توحیدی و ایمان اجمالی انسان ها در دورن این خصلت ها که همه اینها در واقع موجود و از لوازم قُوّه غَضَب و شهوت و وهَم هستند. این صفاتی که مولود این سه قوه هستند و این سه قوه هم در انسان بالفعل است باعث میشود که عقل فطری، عقل قُدسی، فطرت و لوازم فطرت در واقع پنهان بشود در اینها.

به همین خاطر وجود مقدس حضرت امیر علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه وقتی که می خواهد فلسفه بعثت پیامبران را بازگو کند می فرماید: **وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ** : انبیا آمدند که گنجینه های عقل ها را برانگیزند، بیرون بیاورند، به فعلیت برسانند، بارور بکنند. یعنی اگر نبوت نباشد، اگر دین نباشد آن عقل قُدسی و آن فطرت و آن ایمان درونی پنهان می ماند، مخفی می ماند. آنچه که در انسان فعلیت دارد، قُوّه غضب و شهوت و وهَم است و لوازم آن که در این آیات به آن اشاره کردیم.

بنابراین قرآن کریم می فرماید که اگر انسان ها رها بشوند، خودشان به صورت مستقل و آزاد عقل گرا، اخلاق گرا و خدا گرا نمی شوند. آن چیزی که باعث می شود انسان را نجات بدهد و این استعداد الهی عقل را و فطرت را و این سرمایه ها را در انسان به بالفعلیت برساند، این ایمان اجمالی و اخلاق گرایی اجمالی نیست؛ بلکه ایمان تفصیلی و عمل صالحات تفصیلی است که قرآن از آن تعبیر می کند به دین.

لذا در آیه بعد فرمود **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** : اگر کسانی که دارای ایمان تفصیلی شوند؛ ایمانی که دین معرفی می کند و آنچه را که دین در معارفش می آورد، اینها ایمان می آورند و آن قوانین عملی تفصیلی که دین ارائه می کند و آن آموزه های اخلاقی تفصیلی که دین ارائه می کند را به آن ایمان می آورند.

اگر انسان‌ها دارای این چنین ایمانی که ثمره دین است، ثمره وحی است و عمل صالح است داشته باشند، آن موقع است که از خُسران نجات پیدا می‌کنند، از خسارت نجات پیدا می‌کنند. می‌توانند این خصلت‌های انسانی را کنترل بکنند و می‌توانند آن عقل را و آن فطرت را بارور بکنند. به همین خاطر قرآن کریم در آیه دیگری می‌فرماید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) اگر اجابت کنید خدا را در پیروی از قرآن، اگر اجابت کنید پیامبر بزرگوار اسلام را در سنت پیامبر اکرم لِمَا يُحْيِيكُمْ شما را زنده می‌کند. شما به حیات طیبه می‌رسید. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

باز ملاحظه می‌فرمایید در اینجا می‌فرماید اگر شما پیروی از دین نکنید، یعنی دارای ایمان تفصیلی و عمل صالح نشوید به حیات نمی‌رسید، به حیات برگزیده و به حیات طیبه نمی‌رسید. اصولاً از نظر قرآن کریم راز و فلسفه اسکان حضرت آدم و حضرت حوا در بهشت برزخی و نهی شدن از خوردن آن درخت کذایی و وسوسه شدن و رانده شدن برای همین است. خداوند متعال بنا نبود که حضرت آدم در بهشت باشد **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** می‌فرماید به ملائکه گفتیم می‌خواهیم در روی زمین خلیفه داشته باشیم.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. از اول بنا بود که حضرت آدم و ذریه آدم در روی زمین باشند نه در بهشت برزخی. می‌فرماید ما آدم را و حوا را به عنوان نماد انسان‌ها، پدر و مادر انسان‌ها که هر چیزی که این دو دارند ذریه اینها هم دارند در بهشت برزخی قرار دادیم تا بفهمد که نیاز به دین دارد. تا بفهمد که بدون وحی و بدون دین نمی‌تواند از شرّ هوای نفس و شیطان نجات پیدا بکند.

آدم و حوا را در بهشت قرار دادیم. خطاب کردیم به آدم و حوا من پروردگار تو از تو می‌خواهم از این درخت نخوری و او عهد بست، پیمان بست که اطاعت بکند خدا را و در واقع هوای نفسش را کنترل بکند و وسوسه شیطان در او اثر نگذارد. ولی شیطان وسوسه اش کرد. موقعی هم که حضرت آدم و حوا وسوسه شدند، آنها دچار فراموشی نشدند؛ یعنی توجه داشتند که دارند کاری را انجام می‌دهند که خدا نمی‌خواهد.

لذا قرآن می‌فرماید شیطان به آنها گفت که اگر خدا شما را نهی کرده از خوردن این درخت برای این است که شما به حیات جاودان و **مَلِكٍ لَا يَبْلَى** برسید. آنها با توجه به این که این کار را نباید انجام بدهند و نهی الهی دارد ولو نهی ارشادی انجام دادند. قرآن می‌فرماید این را انجام دادند **قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** در سوره اعراف آیه ۲۳. گفتند خدایا ما به خودمان ظلم کردیم اگر مغفرت تو و رحمت

تو شامل حال ما نشود ما از این خسران نجات پیدا نمی کنیم؛ **لنكوننَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**. ما دچار خسران و زیان می شویم. مغفرت تو و رحمت تو ما را می تواند نجات بدهد از این خسران، از این خسارت.

قرآن می فرماید ما گفتیم خیلی خب **قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**.

از بهشت بروید جایی که باید می رفتید یا که از اوّل باید می بودید. جایی که موطن شما و تکامل شما و سعادت شماست؛ **فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**. **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**. بروید روی زمین من مغفرتم را برای شما می فرستم. من رحمتی را که تقاضا کردید، برای شما می فرستم. **آن رحمت من و مغفرت من همین هدایت من است.**

فرمود **فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى**؛ بروید روی زمین هدایت من به سوی شما می آید؛ یعنی دین، یعنی وحی، یعنی معارف دینی، آموزه های اخلاقی دین و قوانین عملی دین. اینها که از یک منظر و در مجموع هدایت من است. یا مصداق رحمت و مغفرت من است، روی شما می آید. حالا اگر از دین من پیروی کردید از خسارت نجات پیدا می کنید ولی اگر پیروی نکردید و کفر ورزیدید و تکذیب کردید شما دچار خسارت و زیان خواهید شد، شما نجات پیدا نمی کنید.

چند نکته ذیل آیه آخر

بنابراین مجموعه این آیات به ما می خواهند بگویند که آنچه که انسان را از این خسارتی که در سوره والعصر آمده نجات می دهد آن دین است و دین تفصیلی است نه دین اجمالی. آن دینی است که قرآن عرضه می کند. لذا در آیات بعد فرمود **الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات** استثنا کرد. تمام انسان ها بلا استثنا در خسران هستند مگر کسانی که از دین حق پیروی می کنند؛ یعنی از دین مبین اسلام، یعنی از قرآن کریم و دارای ایمان و عمل صالح می شوند.

بنابراین چون استثنا **الا الذين آمنوا** استثنا کرد؛ در واقع این دو طایفه را کسانی را که ایمان و عمل صالح دارند این طایفه را که دارای این دو ویژگی هستند، معنایش این است که آنهایی که دین حق، دین اسلام، قرآن به آنها رسیده و پیروی نمی کنند، آنها در خسارت هستند. آنهایی هم که دین حق و دین اسلام به آنها نرسیده باز در خسارت هستند. یعنی اینهایی هم که ایمان تفصیلی قرآنی و عمل صالح تفصیلی قرآنی ندارند، آنها هم در خسارت

هستند. هر چند در آخرت خداوند متعال این طایفه دوم را در جهنم نمی برد و مشمول رحمت خودش می کند. در مراتب مادون بهشت جای می دهد. اینها را قرآن مُسْتَضْعَف می داند، مستضعف دینی و فرهنگی.

ولی چرا؟ چون مقصر نیستند و تقصیر ندارند. دین حق که دین اسلام هست به آنها نرسیده و آنها آگاهی پیدا نکردند. این آگاهی پیدا نکردنشان دلیل بر این نیست که از خسارت نجات پیدا نمی کنند. اینها هم در خسران هستند. هر چند مورد غضب الهی و خشم الهی در روز قیامت قرار نمی گیرند.

خب، پس در آیه بعد استثنا کرد کسانی را که اولاً ایمان دارند ثانیاً عمل صالح انجام می دهند. خب این ایمان، ایمان تفصیلی است و هر آنچه که قرآن می گوید باید ایمان آورد. در سوره بقره آیه ۲۸۵ فرمود: **أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.**

باید ایمان آورد هم به خدا، هم به ملائکه، هم به کُتُب آسمانی، هم آنچه را به پیامبر بزرگوار اسلام به طور تفصیلی وحی شده است و هم به معاد؛ چون **رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ**؛ خدایا بازگشت ما به سوی توست؛ یعنی باور به معاد یعنی ایمان به معاد. پس ایمان به اصول دین، معارف دین، آموزه های اخلاقی در واقع می شود مصداق ایمان تفصیلی.

عملوا الصالحات

اما فرمود **و عملوا الصالحات**؛ عمل صالح انجام بدهند. عمل صالح از نظر قرآن آن عملی است که دو تا ویژگی دارد. ویژگی اول: شایسته تقدیم شدن به خداوند متعال است؛ **صالح یعنی شایسته**، عمل صالح یعنی آن عملی که انسان می تواند آن را تقدیم به خداوند متعال بکند. به خداوند عرضه بکند که من این عمل را برای تو انجام دادم **خالصاً لوجه الله** انجام دادم. برای جلب رضایت تو انجام دادم.

ویژگی دوم عمل صالح این است که باعث خلوص ایمان شود. باعث شدت ایمان شود چون در سوره فاطر آیه ۱۰ فرمود **أَنْ يَرْفَعَهُ** (مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ).

عمل صالح باعث رفعت ایمان شما می شود. باعث بلندمرتبه شدن ایمان شما می شود. پس عمل صالح یعنی عملی که می شود به خدا تقدیم کرد. عملی که باعث تقویت ایمان می شود. باعث رشد ایمان می شود.

الصالحات

نکته دیگر این است که در این آیه صالحات جمع است که الف و لام بر سرش آمده است. براساس آن قاعده عربی که در صرف و نحو داریم که جمع محلی به الف و لام افاده عموم می کند. اگر در واقع صالح می بود این دلالت بر عموم نداشت. چون صالحات است و الف و لام بر سرش دارد؛ یعنی همه صالحات و معنای آیه شریفه این می شود که کسانی از این خسارت نجات پیدا می کنند که دارای ایمان تفصیلی باشند و همه صالحات را انجام بدهند.

برخی از مفسران گفته اند که این تکلیف ما لا یطاق است نمی شود که یک مومن همه صالحات را انجام بدهد. ما هزاران عمل صالح داریم. در طول عمر یک نفر شاید صدها هزار عمل صالح باشد. نمی تواند همه اینها را انجام بدهد. یک بخشی از اینها را می تواند انجام بدهد. لذا آمدند گفتند که یک بعضی در تقدیر هست و عملوا بعض صالحات اگر کسی ایمان آورد و بعضی از اعمال صالحه را انجام را داد، او از خسارت نجات پیدا می کند.

ولی واقع مطلب این است که نیاز به این نیست که ما واژه بعض را در تقدیر بگیریم. الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات؛ یعنی کسانی که ایمان می آورند و عمل صالح ها را و همه اعمال صالحه را انجام می دهند؛ یعنی همه آن اعمال صالحی که در معرض آن هستند. ما موقعی که در هنگام صبح از خواب بیدار می شویم و تا آخر شب که برمی گردیم خانه می خواهیم بخوابیم، موقعیت هایی پیدا می کنیم، فرض بکنیم ۲۰ موقعیت، ۳۰ موقعیت پیدا می کنیم که در هر زمانی یک عمل برای ما عمل صالح است؛ نه همه اعمالی که در واقع امکان وقوع دارد. آن عملی که من می توانم انجام بدهم، آن برای من صالح است و ممکن است در یک زمان چند صالح در عرض هم باشد؛ ولی آن عملی که من را بیشتر به خدا نزدیک می کند آن عمل صالح است. آن عملی که رضایت خدا در آن بیشتر هست آن عمل صالح است. یعنی عمل صالح یک عمل نسبی هست.

همه آن اعمالی که صالح هستند خدا از من نخواست است. همه آن اعمال صالحی که من می توانم انجام بدهم در طول روز آن را از من خداوند خواسته است. و لذا می شود یک امر نسبی. ممکن است یک عملی برای من در این ساعت عمل صالح باشد و برای شما یک عمل دیگری عمل صالح باشد. ممکن است در این ساعت عمل الف برای من عمل صالح باشد در ساعت بعد عمل ب برای من عمل صالح باشد.

پس من در هر موقعیتی که قرار می گیرم در آن زمان اگر عمل صالحی را امکان انجامش برای من است، من باید انجام بدهم. اگر اینگونه آیه را تفسیر کردیم دیگر تکلیف مالا یطاق نمی شود. منتهی یک نکته در اینجا به دست

می آید و این نکته این است که چون ایمان دارای مراتب است و عمل صالح هم دارای مراتب هست، لذا نجات از خسارت الهی و خسران و این استثنا هم دارای مراتب می شود.

قرآن کریم در سوره آیه ۱۶۳ سوره آل عمران می فرماید **هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ**.

مومنان هر کدام درجه ای در نزد خدا دارند. منزلتی در نزد خدا دارند. گاهی منزلت انسان ها و درجه قُرب و نزدیکی انسان ها نسبت به خداوند متعال بر اساس مراتب ایمانشان هست. چون ایمان دارای مراتب است و شدت پذیر است. عمل صالح هم همینطور به هر مرتبه ای که از ایمان رسیدی در واقع از یک مرتبه ای از خسران نجات پیدا می کنی.

چون ایمان دارای مراتب است، عمل صالح دارای مراتب است، خسران هم دارای مراتب هست و چون گفتیم مراد از نجات از خسران؛ یعنی رسیدن به حیات طیبه در جلسه قبل، یعنی حیات طیبه داشتن دارای مراتب است؛ چون ایمان دارای مراتب است. پس خسران در نگاه قرآن یک امر بسیط و واحدی نیست و مراتبی دارد و به ازای مراتب خسران، ایمان هم مراتبی دارد و عمل صالح هم مراتبی دارد یا بالعکس.

تواصوا

نکته دیگر این است که در ادامه فرمود **و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر**؛ تواصی باب تفاعل وصیت. در واژه وصیت سه نکته است. در واقع این واژه به لحاظ معنایی سه جز دارد. یکی اینکه وصیت باید دستورالعمل باشد. نکته دیگر یا جزء دیگر این که این واژه باید در یک امر مهمی باشد. دستورالعمل در یک موردی که اهمیت زیادی ندارد آن را وصیت نمی گویند. نکته دیگر و جزء دیگر این است که همراه با پند و اندرز باشد.

پس اگر ما یک دستورالعملی داشته باشیم که موضوع آن امر مهمی باشد و ضمناً همراه با پند و اندرز باشد این می شود وصیت. تواصی باب تفاعل است. تفاعل هم بین الاسمین است؛ یعنی جایی که چند فاعل یک کاری را انجام می دهند. گاهی وقت می گوییم ضرب زید عمر: زید عمر را زد. اینجا فاعل زدن یک نفر است. عمر هم که مفعول این فعل هست. گاهی وقت ها می گوییم ضارب زید عمر؛ یعنی همین واژه ضرب را می بریم **باب مفاعله**. می گوییم ضارب زید عمر. اینجا یعنی هر دو زدند؛ هم زید عمر را زده هم عمر زید را زده؛ منتهی زید بیشتر این کار را انجام داده است. محور فعل زدن روی زید هست.

گاهی وقت ها این واژه را می بریم به باب تفاعل می گوییم: تضارب زید عمر؛ یعنی هر دو زد و خُرد کردند دیگر توجه به این نیست که کدام بیشتر زده انگاری هر دو به یک اندازه یکدیگر را زده اند. می گوییم تضارب زید عمر. اینجا هر دو را هم به صورت مرفوع می آوریم؛ هم زید را مرفوع می آوریم هم عمر را بر خلاف ضارب زید عمر.

اینجا وصیت به باب تفاعل رفته است: تَوَاصَى ، تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ؛ یعنی مومنان یکدیگر را وصیت به حق می کنند و بدون اینکه کسی مسئولیت بیشتری داشته باشد. همه مومنان نسبت به یکدیگر احساس مسئولیت می کنند و در واقع احساس مسئولیت یکسان می کنند. هر مومنی به مومن دیگر وصیت به حق می کند و وصیت به صبر می کند. نَفْرَمُودُ تَوَاصُوا بِالْمَعْرُوفِ فَرَمُودُ تَوَاصُوا بِالْحَقِّ. چون حق بگوئیم دایره حق از معروف بالاتر است. معروف صرفا شامل اعمال می شود. عملی معروف هست یا منکر هست؛ لذا می گوید امر به معروف و نهی از منکر. اینجا نَفْرَمُودُ امر به حق می کند. وصیت به حق می کند. یعنی دستور العمل می دهند همراه با پند و اندرز. در امر به معروف دیگر اندرز نیست، پند نیست.

فَرَمُودُ وصیت به حق می کنند. حق یک معنای وسیعی دارد. یعنی باورهای حق، عقاید حق، اخلاق حق، هنجارهای حق، اعمال حق، یعنی مومنین در واقع به یکدیگر که می رسند همدیگر را وصیت می کنند به حق؛ یا وصیت قولی یا وصیت عملی. یعنی در واقع حق را محور قرار می دهند. دعوت به حَقِّگ رایی می کنند هر چیزی که حق هست. در هر موضوعی که حق است که یکدیگر را دعوت به او می کنند.

و بعد فرمود **و تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ** یکدیگر را وصیت به صبر می کنند. ممکن است مراد از واژه صبر در اینجا معنای اطلاقی اش باشد که علمای اخلاق فرمودند که صبر سه مصداق دارد، سه مرتبه و سه مرحله دارد. **صبر در مصائب دنیوی ، صبر در طاعات الهی و صبر در معصیت؛ یعنی ترک معصیت.** ممکن است مراد از صبر هر سه قسم باشد که در واقع ببینید این واژه در اینجا اطلاق دارد و شامل هر سه قسم صبر می شود. ممکن است بگوئیم نه مراد دعوت به صبر در دینداری است. دعوت به صبر در ایمان داشتن، دعوت به صبر در حق گرای است. هم دعوت می کنند همدیگر را به حق با آن معنای وسیعش و هم دعوت می کنند یکدیگر را به صبر در برابر حق، به صبر در حق گرای و پیروی از دین و تبعیت از دین. **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.** (آیه ۳۰ سوره فصلت). **خب دعوت به صبر می کنند؛ یعنی دعوت به استقامت می کنند در پایداری در دین و در دینداری و در اطاعت از آموزه های دین.**

نکته ای که در اینجا هست این است که دعوت به حق و دعوت به صبر یا وصیت به حق و وصیت به صبر از مصادیق عمل صالح هست. یعنی موقعی که شما می فرمایید **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**، یکی از اعمال

صالحه وصیت به حق است. یکی از اعمال صالحه وصیت به صبر هست. اما اگر در عین حالی که واژه عملوا الصالحات شامل این دو مورد بعدی می شود در عین حال خداوند متعال این دو مورد را ذکر می کند از باب عنایت ویژه خداوند متعال است به این دو مورد. هر چند که عملوا الصالحات شامل اینها می شود؛ ولی به خصوص و صیت به حق و وصیت به صبر را ذکر کرد از باب **ذکر خاص بعد عام** تا دلالت بکند به اهمیت این دو موضوع و به نقشی که این دو موضوع و این دو عمل در حفظ ایمان افراد و ایمان جامعه و در حفظ حق گرایی افراد و حق گرایی جامعه دارد.

در اینجا چرا خداوند متعال دعوت به حق کرد یا دعوت به صبر و جزء ارکان نجات از خُسران قرار داد و در کنار ایمان و عمل صالح قرار داد؟ یک بیانی مرحوم شهید مطهری دارند یک بیانی هم مرحوم علامه طباطبایی دارند؛ مرحوم شهید مطهری می فرمایند که این دو جمله می خواهد نقش جامعه را در حفظ ایمان افراد بیان بکند. یعنی در واقع می خواهد بگوید که اگر جامعه از سلامت معنوی برخوردار نبود، از سلامت کامل ایمانی برخوردار نبود، ایمان گرایی و پیروی از دین برای افراد مشکل می شود، سخت می شود. بلکه در مواردی ناممکن می شود.

اگر در جامعه ای که اکثر آن جامعه حق گرا هستند و اهل ایمان و عمل صالح هستند، حفظ دین و ارتقاء دین و ایمان راحت تر است و آسان تر است. در جامعه ای که اینگونه نیست در واقع مثل این می ماند که انسان بر خلاف جریان آب بخواهد شنا بکند.

قرآن در این سوره می خواهد بفرماید که از جامعه غافل نباشید، از دوستان تان و از اقوام تان و از همشهریان تان و از آنهایی که یک جامعه را تشکیل می دهید غافل نباشید. بدانید اگر بخواهید ایمان خودتان را حفظ بکنید و در واقع دین خودتان را حفظ بکنید باید دیگران را هم دعوت به دینداری بکنید و دعوت به ایمان بکنید. یعنی سرنوشت ایمانی و سرنوشت دینی شما با همدیگر گره خورده است.

اگر جامعه و آن افراد و آن کسانی که با آنها حشر و نشر دارید اهل ایمان و عمل صالح باشند، شما در واقع راحت تر می توانید دینداری بکنید و ایمان تان را و دینداری تان را رشد بدهید و اگر بالعکس شد همینطور. این بیان را مرحوم علامه طباطبایی در جاهای دیگر المیزان دارند، همان بیانی که شهید مطهری دارند مرحوم علامه طباطبایی دارند ولی ایشان در سوره والعصر یک راز دیگری را یک دلیل دیگری را ذکر می کند.

ایشان می فرماید که ذات ایمان به گونه ای است که اگر کسی دارای ایمان حقیقی شد دوست دارد دیگران هم این ایمان را داشته باشد؛ یعنی این فیض را، این نور را، این لذتی را که خودش تجربه می کند و احساس کرده و درک کرده دوست دارد به دیگران هم برسد. به بیان دیگر دوست دارد همانطور که خودش موحد شده دیگران هم

موحد بشوند و این توحید را در کُلّ جامعه ببینند. این توحید و ایمان را در کُلّ افراد ببینند. یعنی لذت ایمان و لذت معرفت به خداوند متعال را آنها هم ببرند؛ چرا که لذت توحید با لذت های مادی فرق می کند.

انسان اگر به لذت های مادی و نعمت ها و ثروت های مادی برسد، حالت بُخل پیدا می کند، حالت خِسّت و تنگ نظری پیدا می کند به دیگران نمی دهد و دوست دارد دیگران نداشته باشند. اما ایمان اینگونه نیست. معرفت اینگونه نیست. اگر کسی ایمان پیدا کرد، ایمان حقیقی پیدا کرد، از اینکه دیگران این ایمان را ندارند و این لذت را نمی برند رنج می برد و ناراحت است و دوست دارد این ایمان و این لذت در واقع در جامعه فراگیر بشود و همه افراد جامعه از آن لذتی که او می برد از آن معرفت و بهره ای که دارد آنها هم بهره مند بشوند.